



حسین شکیب راد، دبیر نوجوانه، ۱۸ ساله که ۱۸ سالشه و به قول خودش در فصل نوجوونی زندگیش باقی مونده. **زهرا قربانی** که دبیر تحریریه نشریه است، با همه جوونیش، کلی سابقه کاری داره و همین باعث شده نوجوون ها رو خوب بشناسه، زحمت رنگ و لعاب ضمیمه نوجوانه هم که باعث شده مطالب خوندنی تر شن روی دوش **محمد لوریه**.

ولی ضمیمه **نوجوانه** با همت کلی نوجوون و جوون تولید می شه که باید بگیم دم همشون گرم!



جمعه

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۹ بهمن ۱۳۹۹

نوجوانه



پیام های خود را به
پست الکترونیکی
ضمیمه نوجوانه
به نشانی
زیر ارسال کنید.

info@jamejamdaily.ir



شماره پیامک

۳۰۰۰۱۲۲۳

نیز راه ارتباطی
دیگرم
با شماست



بیل را بکش!



سید سپهر
جمعه زاده

- حکیم که از کودکی،
آرزوی ساخت یک
فیلم سینمایی را در
ذهن و دل داشت،
طبق معمول هر

روز آمده بود تا از وسط کوچه و خیابان سوژه ای برای
ساخت فیلمش صید کند. البته شایان ذکر است که
این حکایت پیش از شیوع کرونا رخ داده است.
در نتیجه سوال پیچ مان نکنید. باتشکر. (راوی حکایت)
حکیم برای صید سوژه اش، عادت داشت که پشت
شمشادها بایستد و استراق سمع کند. همان فالگوش
ایستادن خودمان! ممکن است پرسید چرا این کار
را می کرد، که ما عرض می کنیم خیلی سوال خوبی
پرسیده اید و جواب می دهیم چون دوست داشت!
سیرمکالمتی که آن روز حکیم از پشت شمشادها شنید،
به این شرح است:

- اولی خطاب به دومی: شنیده ای خبر جدید
را؟

- دومی: همان که یک نفر با بیل دوست خود
را به قتل رسانده است؟

- اولی: دقیقاً.

- دومی: نه نشنیده ام!

- اولی: (در این قسمت، کارگردان
حکایت، دیالوگ خاصی برای جناب
اولی ننوخته است، شما فرض
کنید که اولی به تقلید از سیامک
انصاری در دوربین زل می زند.)
- سومی: اولی جان! من

داستان دنباله دار

تابوت احتمالی



علی
مرتضوی نیا

آنقدر در بهت و حیرت بودم
که بیشتر از یک دقیقه فقط
به جنازه در نگاه می کردم
و تازه یادم افتاد که سه تا
مهمان ناخوانده و نامحترم

در خانه دارم، حالا چرا رفتند اتاق من؟

قدم تند کردم به سمتشان و داخل اتاق شدم، یکی شان
خیلی جاق بود و از پشت سر شبیه آنخماهو کاهن معبد
آمون بود، دیگری چشمانش رنگی بود و آن که کنار تخته
ایستاده بود، به ظاهر رئیس شان می نمود، با صدای بلند
گفتم که: شما کی هستید؟

برای چی اومدید اینجا؟

یکی از جمع مذکور ادامه داد:

ببینید آقایون! همه چیز زیر سر این
زنه است. تا به حال هیچ با خود فکر

کرده اید که چرا ما زنبیل داریم اما مردبیل

نه؟! این نشان می دهد اینجا هم پای یک زن در میان است.

اولی: نگو این طور برادر من! پس این سیبیل چیست پشت
لب ما؟ بنده شخصاً با یک بیلش می توانم ضامن وام های
میلیاردی شوم!

دومی: من هم معتقدم بیل چیز مهمی است. آن سال هم
در شورو، همین بیل آن فاجعه را به بار آورد. مگر چرنوبیل
را ندیده اید؟

اولی: تا صبح هم اینجا از مضرات بیل برای من بگوید، زیر
بار نمی روم. ما کم بیل موفق نداشته ایم در تاریخ. شما
ببینید، ما بیل گیتس را داریم، گرت بیل را داریم، گراهام

بیل را داریم. اصلاً چرا راه دور برویم همین فارابیل! و البته

جناب شوالیه تاریکی معروف به کریستین چارلز فیلیپ بیل!

در همین شرایط که هردم بیل تازه ای رومی شد و فضا هردم بیل

می شد، یکپو بحث بالا گرفت و بین اولی و دومی و سومی،

جنگی تن به تن شد. خلاصه آنکه اولی و دومی، بیل هایشان

را از جابیلی (جای سکونت بیل را گویند) درآوردند و شروع

به بزن بزن کردند. این وسط اما سومی، یک کلنگ به همراه

داشت و از دعوا عقب مانده بود که راوی محترم حکایت،

یک دستگاه بیل تقدیم ایشان کرد تا قاعده بازی حفظ شود!

در این حین، جناب حکیم که پشت شمشادها

قایم شده بود، مشکل اصلی جامعه را وجود بیل

دانست و سوژه یک فیلم بلند سینمایی را با

عنوان «بیل را بکش!» در ذهن خود پرورش داد.

دست آخر نیز طی جداسازی اولی از دومی در حین

دعوا، یک بیل به سر حکیم خورد و متأسفانه جناب

حکیم آرزوی فیلمسازی را به سی سی یو برد!

همین شد که سال ها بعد در بلاد دیگری

فردی به نام آقای تارانتینو، با کپی کاری از

سوژه حکیم اقدام به ساخت این فیلم کرد

و حتی «بیل را بکش ۲» را نیز ساخت.

ما از این داستان نتیجه می گیریم که نباید

سوژه های ملت را بدزدیم. دزدی کار

خوبی نیست!

قسمت چهارم

به سلاح لیزری اش اشاره و کرد و من کمی خودم رو جمع و جور

کردم؛ گفتم: خب الان شما می خواهید چکار کنید؟

گفت: پنجره اتاقت رو باید سیمان کنیم!

اون پنجره نجسه!

گفتم: پنجره اتاق من؟! نجسه؟

-اون فقط به پنجره است که نور هم ازش رد نمیشه، چون

کیپ تا کیپ توش ... پس چوب ها کجا رفت؟!!

-ساکت شو! وقتی من میگم نجسه بگو نجسه!

واقعا یک لحظه احساس کردم چیزهایی رو که اون می بینه

من نمی بینم!

گفتم: آخه!

گفت: حرف نباشه

-مخالفت با مامور قانون! جرم محسوب می شه

بجنب اون فرم موافقت با سیمان کردن پنجره رو امضا کن!

دوباره دستش رفت سمت سلاح لیزری اش که سریع

فرم رو امضا کردم...

سند برگ سبز و سند کمپانی خودرو **ام وی ام X33** ، مدل **۹۴** ، رنگ **نوک مدادی**، به شماره انتظامی **۳۳ ط ۹۴-ایران ۴۶**، شماره موتور **MVM484FAFE033423** و شماره شاسی **NATGBAXK6E1033454** به نام **فتانه خانی پور** **لاشیدانی** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز، سند و برگ کمپانی خودرو **پژو پارس XU7**، مدل **۱۳۹۵**، به رنگ **خاکستری-متالیک**، به شماره انتظامی **۸۵-۶۲۱ د ۶۸**، شماره موتور **124K0921260**، شماره شاسی **NAAN01CE1GH920310** به نام **مرتضی شه بخش** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

شناسنامه خودرو **سواری هاچ بک** مدل **۹۶** شماره موتور: **177B0009499** شماره شاسی: **NAAR13FE2HJ485040** پلاک: **ایران ۴۸-۲۹۱ د ۹۱** متعلق به **آریا رجبعلی** مفقود و از درجه اعتبار ساقط است.

سند برگ سبز و کلیه اسناد دفترخانه خودرو **پراید**، مدل **۸۶**، رنگ **نقره ای**، به شماره انتظامی **۹۸۹ ط ۳۴-ایران ۴۶**، شماره موتور **1947339** و شماره شاسی **S1482286208158** به نام **رضا احمدنژاد لیجاهی** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.